

نمایشنامه طنز خیابانی : حامد بابا نامزد می شود

امیر خان : آخه قربان کل شهر الان تو میدان مرکزی در انتظار نطق سخنرانی شما هستند (مکث)
نه .. نه قربان .. خیلی بد می شه می دونید چقدر از تعداد اراتون کم میشه ؟ (مکث) من سگ
کی هستم تا با شما کل کل کنم ... آخه مسئله اینجاست که رقبا از این مسئله استفاده می کنند (مکث)
(چشم چشم خودم یه کاری می کنم ... خدا حافظ شما (تلفن را قطع می کند) آخه من با
ان همه مردم چه کار کنم ؟ جواب مردمو چی بگم ؟ آبرو حیثمون میره (مستهسل به این سو و ان
سو می رود)

((حامد بابا از سمتی دیگر از خیابان وارد میدان نمایش می گردد))
حامد بابا: آب حوض خالی می کنیم / فرش و قالی می شوریم / از بیکاری سماغ می میمکیم /
نوار خالی گوش میدهیم / پول می گیریم رای می دهیم / پوستر پاره می کنیم
((امیر خان با دیدن حامد بابا گویی که فکری در ذهن او خطور می کند و در فکر فرو می
رود))

امیر خان : واو خدای من چقدر شباهت ؟ انگار سببی هست که به دو نیم شده //این بهترین راه
حله .. آره آره (رو به حامد بابا)

امیر خان : آهای اقایا اینجا ببینم
حامد بابا : جانم عمو جان ؟ کارت چیه ؟ هر کاری هست من برات انجام می دم / بخدا ۲ ماهه
بیکار نشستم خون / امشبم عروسی دارم زنم میخواد بره ناخون بکاره , گفت اگه پول نرم خونه
پوستم می کنه بجای ناخون استفاده می کنهجون مادرت هر کاری داری بگو تا من برات
انجام بدم

امیر خان : ببینم .. یه کاری داری برات با پرستیژ و با شخصیت ... پول خوبی هم بهت میدم
بطوریکه بتونی برای خانومت یه باغچه ناخون مصنوعی بخری .. هستی یا نه ؟

حامد بابا : جون من جدی می گی ؟ چرا نیستم .. هستم .. حالا کارت چیه ؟
امیر خان : ببین من امیر خان مسئول ستاد انتخاباتی قربان خان هستم می شناسیش که ؟
حامد بابا : نه کی هست ؟

امیر خان : چطور نمی شناسیش ؟ کل شهر اونو می شناسند ... نامزد شورای شهرمونه
حامد بابا " به به به به سلامتی .. حالا با کی نامزد شده ؟

حامد بابا : خب بشه به من چه ؟

حامد بابا : آهان فهمیدم .. شما باید با تخلیه چاه تماس بگیری ... اونها هر گیزی که باشه فوراً می‌مکند

حامد بابا : هوی کپی اغلی ! خودت مگه خواهر برادر نیستی ؟ هیکلی چُخدی غیرتی یُخدی ؟ من پیام نقش نامزد تورو بازی کنم ...بی شرف بی حیا ؟

حامد بابا : اهان خب اینواز آخرش می گفتی .. ولی خب من که بلد نیستم چطوری اخه ؟

حامد بابا : اووووووہ مگہ می خوام برم کرج!؟

امیر خان : شما به این کارها کار نداشته باش //// بین ما زیاد وقت نداریم بعد از اونها مهمترین چیز راه رفته راه رفتن تاثیر مهمی در کسب آرا داره باید سیخ و صاف ... سر شونه به سمت بالا باید خیلی با ایهت نشون بدی

حامد بابا : اووه مگه می خوایم بریم کرج!؟

(حامد بابا به سمت مسخره و مضحکی از روبه روی امیر خان حرکت کرده و به سمت او حرکت می کند)

امیر خان : نه نه اینجوری خیلی تابلوعه ... برو روبه روی من بایست هر کاری که من انجام می دم تو هم انجام بده

// بین نفسها حبسسینه جلو باسن عقبی ... سرشونه ها بالا(امیر خان دستورات راه رفتن را به او می دهد ولی باز هم حامد بابا با حرکات مضحک . مسخره حرکت می کند)
امیر خان : بین اصلن خیرشو خوردیم ... نگاه کن فرض کن تو الان قربان خانی .. باید مثل یک آدم با شخصیت و سرمایه دارو بانفوذ راهبری

حامد بابا : اوووه مگه می خوایم بریم کرج؟! من راه رفتنم همینیه .. مردم که نمی خوان به راه رفتن من رای بدهند / مردم منو باید از خودشون بدونند و من هم مردمو از خودم بدونم / من یکی هستم از جنس همین مردم

((امیر خان دهانش از تعجب وا مانده پس از کمی مات ماندن کف می زند)
امیر خان :براووو براوووو همینه خیلی عالی بودحالا گام بعدی ..فرض کن از راه دور داری میای منو می بینی , میای جلو منو می بینی , یه لبخند ملیح می زنی ..بعد دست می دی و بهم می گی : تو به من رای میدی از چشات معلومه ... متوجه شدی حالا برو یه بار انجام بده
(حامد بابا از سمت مقابل امیر خان حرکت می کند و تا به او می رسد قهقهه می زند)

امیر خان : قهقهه نه ... لبخند لبخند ملیح
حامد بابا : آخه یه لحظه که تو رو دیدم یاد گاو نه من شیر ده افتادم
امیر خان : دستت درد نکنه دستت درد نکنه ... آقا ما عجله داریم تو رو خدا دوباره خوب این حرکتو انجام بده

حامد بابا : اوه باشه انگار می خوایم بریم کرج !!!!!!!
((حامد بابا دوباره از روبه روی امیر خان حرکت می کند و تا به او می رسد قهقهه می زند))
امیر خان : باز یاد کی افتادی عمو جان ؟

حامد بابا : آخه این دفعه تا تو رو یدم یاد کارتن شِرک افتادم
(حامد بابا مجدد حرکت می کند ...لبخند می زند و با او دست می دهد)
حامد بابا : تو به من رای می دی از چشات معلومه
امیر خان : بله قربان خان ما به شما رای می دیم

حامد بابا : آره ارواح عمت / تو به من رای می دی ؟ تو غلط می کنی که به من رای میدی /
تو میای شام نهار منو هم میخوری پول منو هم بالا می کشی رای هم نمی دی
امیر خان : این چه حرفیه تو باید حرفهای امیدوارکننده به مردم بزنی

حامد بابا : نه جان خودم , همین تو ... آره خودت .. به همین یارو چی بود اسمش ؟ قربان خان .. رای می دی ؟

امیر خان : پس چی ؟ حتمن

حامد بابا : تو چشم نگاه کن (امیر خان زل می ند به چشمای حامد بابا)
حامد بابا : هی شرک بد ذات / ای گاو نه من شیر ده / خیال می کنی که فقط خودت خری ؟ تو نه به من نه به قربان خان نه به هیچکس دیگه رای نمی دی ... تو دنبال پولی پول ... دنبال شهرتی / دنبال پست و مقامی ... تو یک آدم عوضی هستی تو خیلی بی شعوری

امیر خان : (عصبانی می شود) بس کن آقا .. هی من هیچی نمی گم پررو شده
حامد بابا : هوی صداتو برام داد نزن برو از جلوی چشم خفه شو من هم دارم میرم
امیر خان : نه نه .. فدای اون روی ماهت کجا می خوای بری ؟ اصلن هر چی تو بگی ... بریم تو تمرین نطق سخنرانی

دستاتو به علامت پیروزی نشون می دی ... بعد می گی من امدم که شهرتونو آباد کنم ... من امدم که استادیوم ۲۵۰۰۰ نفری حادث کنم / به من رای بدید تا دریای خزر را دو باند آسفالت کنم براتون / به من رای بدید تا از رای دادنتون لذت ببرید من می دونم که شما به من رای می دید چون از چشاتون معلومه

حامد بابا : اوووووه مگه می خوام بریم کرج؟! اخه پسر جان چرا این همه دروغ چرا این همه نیرنگ ؟ چرا این همه وعده و وعید های الکی ؟ اگه می خوای من به جای قربان خان پیام تو برنامتون خودم هم باید نطق سخنرانیمو انجام بدم

امیر خان : باشه باشه قبول تو فقط یه بار اونجا متن سخنرانیتو آماده کن که رفتیم اونجا آبرو ریزی نشه

حامد بابا : (ژست سخنرانی می گیرد) لودوز اند جنتلمن / خانومها و آقایون من قربان خان نیستم / من حامد بابام حامد بابا مامانی , یکی از خود شما ها / آهااای مردم من خودیم ... من از خود شما ... من برای خودم رای نمی خوام ... برای قربان خان هم رای نمی خوام ... من برای شما رای می خوام من اومدم اینجا که بگم من هم یکی از صدها جووون شهر شما بیکارم ولی چون اهل رشوه دادن اهل زیر میزی دادن نبودم , چون پارتنی نداشتم , الان بیکارم , آهاااای مردم رای دادن تکلیفه , عبادته و لی درست رای دادن تکلیفی خیلی بالاترو عبادتی پر ثوابتره ... چشماتون را باید بشورم جور دیگه باید ببینید حافظا

(تلفن همراه امیر خان با اهنگ زنگ مضحکی زنگ می خورد)

امیر خان : صبر کن صبر کن ...قربان خانه (گوشی را بر می دارد)

امیر خان : بله ...بله ..قربان خان چی میتینگ رو بهم بزنیم ؟< می دونید چقدر تبلیغات کردم ؟
.... چی نمی خواد < رد صلاحیت شدید ؟ وای خدای من آبروم رفت جواب زمو چی بدم
؟ (شروع به گریه کردن می نماید)

حامد بابا : همین بهتر که اینچنین ادمی رد صلاحیت شد ... تو هم برو دنبال کار و زندگی خودت و
چشم بسته و کورکورانه از کسی حمیت نکن که فردا روزی مثل سگ نه مثل ده تا سگ نه مثل
صد تا سگ پشیمون بشی ...برو برو بزار هم من هم برم دنبال کار و کاسبی خودم
امیر خان : تو رو خدا حامد بابا میشه منو هم همراه خودت ببری دست فروش ... اخه امشب زنم
کلی مهمون دعوت کرده و لیست میوه هاشو هم اس ام اس داده ... بیا بخون ... ۱۰ کیلو موز۷
کیلو گلابی ... ۵ کیلو کیوی ۳۰ تا اناناس

حامد بابا : اووووووووه چه خبره مگه می خوای بری کرج ؟ باشه بیا بیا .. تو هم همراه من بیا
(حامد بابا و امیر خان در حالی که جار زنان دسفروشی می کنند از میدان نمایش خارج می
شوند)

پایان / اردیبهشت ۹۲/

محمود اباد / حامد مربوط صادق